

بندرعباس (عکس از سفرنامه شاردن)

گزارشی به زبان هلندی درباره ایران عصر صفوی

○ ترجمه از هلندی به فارسی:

پروفیسور ویلم فلور

بازنویسی:

دکتر منصور صفت گل

عضو هیات علمی دانشگاه تهران

اشاره:

با تشکر از پروفیسور ویلم فلور که به دعوت کتاب ماه تاریخ و جغرافیا پاسخ مثبت دادند و متنی را که اینک ملاحظه می‌کنید از زبان هلندی به فارسی ترجمه کردند و برای چاپ در شماره ویژه مطالعات صفوی ارسال داشتند. در بازنویسی متن فارسی پروفیسور فلور کوشش بر این بود که تا حد امکان سبک نگارش فارسی ایشان حفظ شود. از ایشان به خاطر این اهتمام تشکر می‌کنیم و امیدواریم در شماره‌های ویژه بعدی نیز از آثار قلمی ایشان بهره‌مند باشیم. مشخصات چاپ اصلی گزارش چنین است:

Cort Verhael ende beschrijvinga van de stad Gamron, gelegen in de golf van Persia Omtrent ۲ mijlen noord. waert vant eylant Ormus Published in: Kroniek Van het Historisch Genootschap gevestigd te Utrecht. Vol. X (۱۸۵۴), pp. ۱۹۱-۲۰۶.

در آرشیو ملی هلند گزارشی دست‌نویسته موجود است که به نظر من برای ایران‌شناسان اهمیت دارد. هرچند که این گزارش تقریباً ۱۵۰ سال پیش به چاپ رسیده است اما تاکنون در تحقیقات صفویه‌شناسی کمتر از آن استفاده شده است.

[متن گزارش]

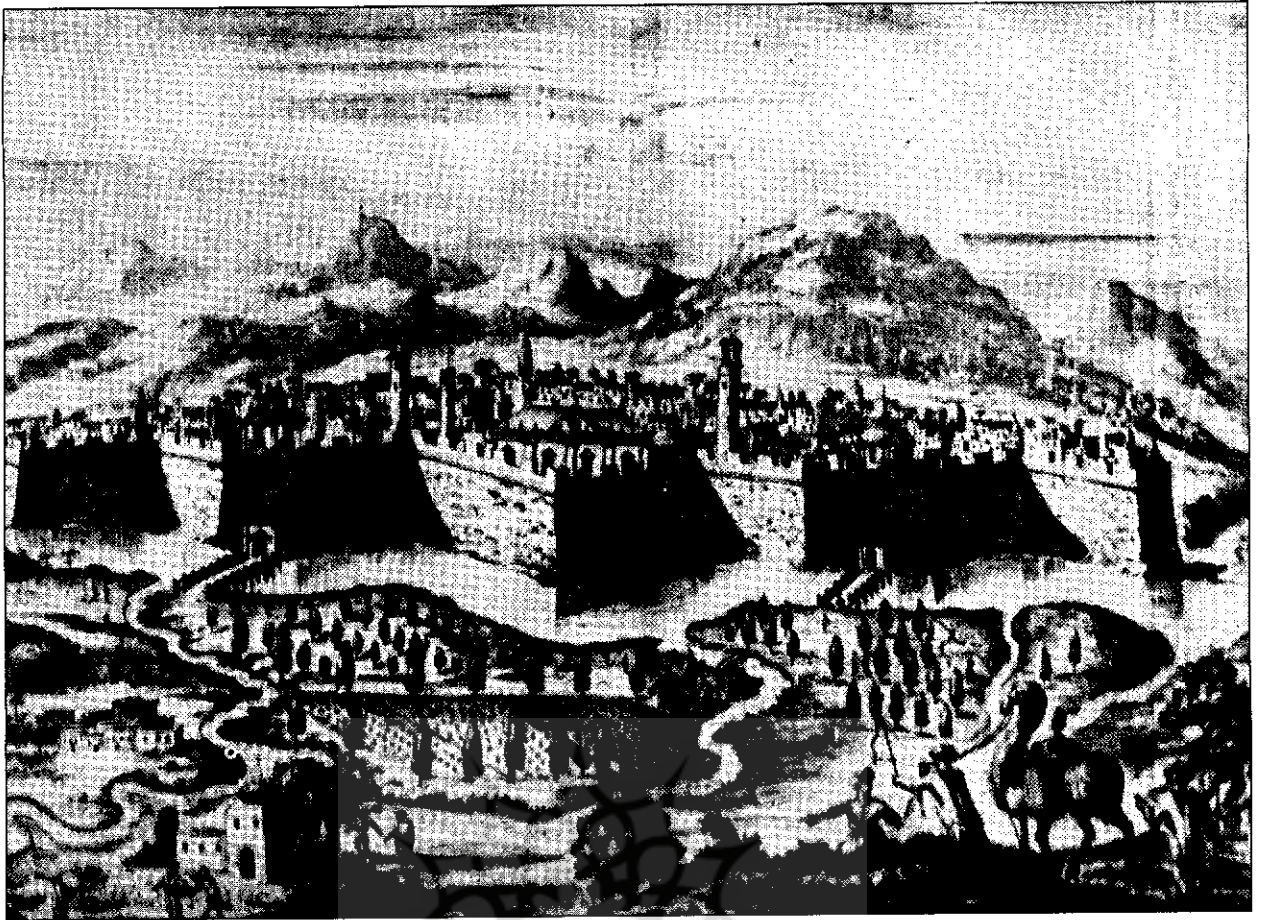
گزارشی کوتاه و شرحی از شهر گمبرون [بندرعباس] در ساحل خلیج فارس تقریباً ۳ مایل دور از جزیره هرموز.

قبل از سال ۱۶۲۰ و ۱۶۲۱ این محل جای ماهی‌گیری بود. در آن زمان شهر سلطنتی هرموز با رونق بود و نشانه آن الماسی در تاج پادشاه اسپانیا زیرا مداخل او از آنجا ۱۰ تن زر بود. بعد از آن تاریخ ایرانی‌ها با کمک انگلیسیها هرموز را پس گرفتند و چنان ویران کرده‌اند که یک آجر روی دیگری نمانده است. بعد از فتح هرموز، گمبرون شهری با

اهمیت شده است با سه قلعه دور آن که با جبار و

برخواهند گشت. هر ملت، حتی ایرانی‌ها باید گمرکی (باج) بپردازند. به اندازه نوع کالاها گمرک می‌گیرند و درآمد آن در حدود ۳۵۵۰ تومان است. هلندی‌ها معاف از پرداختن گمرکی هستند و انگلیسی‌ها نصف درآمد گمرک را می‌گیرند ولی به جای نصف درآمد، مبلغ ناچیزی دریافت می‌کنند. هرچند که ایشان همواره مأموری در کنار گمرکچی ایرانی دارند. بعد از فروش و معامله واردات و صادرات، کل کشتیها روانه می‌شوند. همچنین تجار در انتظار بهترین بازار برای کالاها، به جای خود برمی‌گردند و

لوازم جنگی خوب مجهز شده است. این شهر الان بهترین بندر ایران است. در آنجا هر سال هلندیها، انگلیسیها و مسلمانان و افرادی از ملیت‌های مختلف اقمشه و کالاهای زیاد و فراوان وارد می‌کنند. همچنین اینجا بزرگترین و بهترین بازار هندوستان است. در ماه‌های ژانویه، فوریه و مارچ، کشتی‌ها از جاهای دور در مدتی که به طور کلی زیاد کوتاه است می‌آیند. در این مدت شمار تجاری که از فاصله‌های ۲۰۰ تا ۳۰۰ مایلی برای تجارت می‌آیند زیاد است. آنان دوباره در ماه آوریل



منظره‌ای از شهر شیراز - عکس از سفرنامه یان اشترویس ۱۶۷۱ م / ۱۰۸۲ هـ، سیاح و نقاش ماجراجوی هلندی

و درآمد آن از مالیات کالاها و کاروان‌هایی که از گمبرون به شیراز و اصفهان و شهرهای دیگر می‌روند حاصل می‌شود. فعلاً لار فقط جای گذر مسافران است. هنوز مسگری زیاد می‌کنند زیرا اغلب مسگران ایران در اینجا مقیم هستند و تولیدات مرغوب خود را به تمام نقاط ایران ارسال می‌کنند.

در زمانی که حاکم لار قدرت مستقل داشت، بازار تجارت پررونق بود. همچنین در زمانی که پرتغالیها در هرموز قدرت داشتند، کالاها و لار به مقدار زیادی به آنجا صادر می‌شد. غنا اینجا ارزان است و در طی سال میوه‌جات از قبیل مرکبات و غیره در بازار هست. اهالی مجبورند باغهایشان را پیوسته آب بدهند. برای اینکه خاک زیاد خشک و بایر است. دورادور شهر خرما زراعت می‌کنند.

شرح و وضع شهر شیراز واقع در مملکت

ایران در حدود ۶۵ مایلی شمال شهر لار

این شهر همیشه معروف بوده و یکی از بهترین شهرهای ایران است. زیرا که اغلب اوقات تجار بزرگ و رجال در اینجا زندگی می‌کنند. در شیراز در پشت خانه‌ها باغهای قشنگ دارند با درختهای سرو. به سبب اینکه شهر بزرگ است و رطوبت کم. شهر از بیرون بیشتر شبیه به جنگل

حکومتی ارثی داشت که سابقه آن به ۲۰۰۰ سال پیش بازمی‌گردد. قلمرو وی وسیع بود و تعداد زیادی شهر در آن واقع بود. مرکز این سرزمین لار بود که در پای کوهی بزرگ قرار داشت که روی آن قلعه خیلی استواری بود. با این قلعه از شهر در برابر دشمن دفاع می‌شد ضمن اینکه وجود آن سبب استقلال ضمنی اهل شهر بود که گاهی بر ضد حاکمشان یاغی می‌شدند.

شاه عباس پس از آنکه توسط فعالیت حاکم زیرک شیراز بر لار مسلط شد، دستور داد تا قلعه‌ها و شهرهای مهم آن را ویران کنند که قلعه لار هم جزو آنها بود و به جای آن قلعه‌ای دیگر در پای کوه ساخت. این قلعه از حیث استحکام و قرار گرفتن در یک سرایشی قادر است جلوی حملات را بگیرد اما امکان ایستادگی در برابر توپ را ندارد. برای توپ زدن پست است و نمی‌توان از درون آن توپ زد زیرا ممکن است باره‌ها و توپها بریزند. هر چند الان دشمن ندارند. در این قلعه ۸ توپ موجود است که ۴ عدد آنها را به طرف شهر نشان کرده‌اند.

وسعت شهر لار کم است اما ظریف ساخته شده و گرد خانه‌ها را باغ فراگرفته است. لار پس از آنکه به تصرف شاه‌عباس درآمد توسط امام قلی خان که بعداً به دستور شاه کشته شد، اداره می‌شد. اکنون حاکمی از طرف شاه دارد. مداخل زیاد ندارد

این شهر کاملاً خالی از تجار و مردم است. در ماههای می، ژوئن، جولای و اوت اینجا این قدر گرم است که مردمان یا حتی شترها و حیوانات بومی نمی‌توانند اینجا بمانند. اهل گمبرون در این زمان به... (؟) می‌روند تا خرماهایشان را بچینند که فراوانند. در حدود ماه اکتبر اینها با اولین تجار می‌آیند. هفتاد و پنج درصد از اهل گمبرون کج‌بین‌اند و اشخاص کور در اینجا بیشتر از جاهای دیگر دنیا دیده می‌شود. گمان می‌رود که خاصیت آب سبب این ابتلاء است. به راستی آبش خیلی شورمه است و به نحوی دشوار آب شیرین نیز پیدا می‌شود.

قبل از این انگلیسی‌ها بعضی اوقات سعی نموده‌اند و از شاه ایران تقاضا کرده‌اند که هلندی‌ها نیز مثل دیگران گمرک بپردازند زیرا آنها تعداد زیادی کالا وارد می‌کنند. شاه رد کرده و فرمودند شما و سربازهای ما هرموز را مغلوب کرده‌اید ولی هلندیها در حفظ این وضع جدید عمر و کالاهايشان را در خطر انداختند. گمبرون در ۲۸ درجه شمالی و عرض ۹۳ درجه و ۲۰ دقیقه شرقی از کوردولورس واقع است.

شرح شهر لار واقع در مملکت ایران در حدود

۵۰ مایلی شمال گمبرون

شهر لار قبلاً حقوق مخصوص به خود و



مقر کمپانی هلندی در شیراز - عکس از سفرنامه کرنلیس بر وین، سیاح هلندی ۱۷۰۳ م / ۱۱۱۵ هـ

هنگام عبور، برده را دید. شاه زرگر را صدا کرد و این برده را خرید و گفت که تو زائیده شده‌ای برای فعالیت‌های بزرگتر از زرگری. شاه این غلام را در ابتدا در دربار آموزش داد. بعد به همراه سربازان در حملات بر ضد دشمن می‌فرستاد تا ببیند چقدر نبرد می‌تواند بکند. بعد از اینکه او چندین مرتبه در نبرد با دشمن از خود دلیری نشان داد شاه او را فرمانده چندصد سوار ساخت. بعد از آن او را چندین بار برای غلبه بر چند شهر فرستاد و قول داد که اگر بر آنها مسلط شود، او را حاکم مناطق متصرفی خواهد کرد. او خیلی خوشبخت بود و بعداً مملکت لار را هم فتح کرد. بعداً شاه بر طبق آن قول، او را حاکم ساخت و پسرانش با احسان شاه وارث منصب او در این مملکت شده‌اند تا سال ۱۶۳۳ وقتی که شاه مناصب آنها را پس گرفت و حاکم و پسرانش را کشت و سبب فقط این بود که شاه دید که حاکم پر قدرت بود و مردم به او محبت داشتند. نیز او پشتیبان هلندیها بود و مرگش موجب خسارت برای آنها شد.

شرح شهر سلطنتی اصفهان واقع در مملکت

ایران در ۹۲ مایلی شمال شیراز

وسعت شهر اصفهان خیلی زیاد است که دیواری دور آن کشیده شده است. این شهر محل دربار شاه بزرگ صفی‌شاه است که قلمرو او ۲۴ مملکت دارد با سپاهی حدود ۸۰۰۵۰ سواره. در این شهر اموال سلطنتی و چیزهای کمیاب مختلف زیاد است. دربارش نشانه قدرت و عظمت. ظروف غذاخوری و غیره همه از زر و کاخ او خیلی باشکوه است و اتاق‌هایی منهدب دارد که استادانه تزین شده‌اند.

خان‌های زیادی زیر دست شاه قرار دارند. آنها دستور دارند که همواره شمار معینی سواره و پیاده حاضر داشته باشند تا به هنگام جنگ در خدمت شاه باشند. بزرگترین این خانها، حاکم بغداد و قندهار و چند جای دیگر در سرحداتند و به سبب این خیلی کم در رکاب‌اند و در حضور شاه در درگاه. جنگ‌های شاه بیشتر بر ضد ترکها و شاه هندوستان است. چند وقت پیش او بغداد را از ترکها و قندهار را از هندوستان و هرموز را از ملک اسپانیا گرفت. درباره او گفته‌اند که در مدت عمامه، سه دولت پر قدرت را شکست داده است. در جنگ اکثراً اسلحه‌هایی مثل کمان و ترکش و هم تفنگ و نیزه استعمال می‌کنند که در استفاده از آنها خیلی ماهراند. خصوصاً آنها در استعمال کمان در دنیا بی‌نظیرند.

به امور مملکت پادشاه، خصوصاً اعتمادالدوله که عموی شاه [۴] و معتمد اوست رسیدگی می‌کند. از نظر جاه و مقام او از همه خانها مهمتر است و کسی نزدیکتر از او به پادشاه نیست. بدون اجازه شاه نمی‌تواند هدیه قبول کند. او مهر بزرگ را نگهداری

در آرشیو ملی هلند گزارشی دست نوشته موجود است که

به نظر من برای ایران شناسان اهمیت دارد.

هر چند این گزارش تقریباً ۱۵۰ سال پیش به چاپ رسیده است

اما تاکنون در تحقیقات صفویه‌شناسی کمتر از آن

استفاده شده است

ماههای نوامبر و دسامبر به گمبرون می‌آیند زمانی که کشتیهای ما و دیگران می‌رسند. آنان هنگام ترک کشتیها مثل تجار دیگر از گمبرون حرکت می‌کنند.

قبلاً نام امام قلی‌خان را آوردیم. او دربارش اینجا بود ولی چون از اعظام خان‌های شاه بود، بعضی اوقات برای زمانی کوتاه یا دراز در رکاب شاه در اصفهان به سر می‌برد. بعلاوه مدتی در شیراز بود. ولی شاه او را در ۱۶۲۲ اعدام کرد [۴] و این داستان را در شرح شهر لار گفتیم. زیرا املاک و اموال او از شاه بیشتر بود. خیلی از مردم فکر می‌کردند که او پس از مرگ شاه وارث تخت خواهد بود و با یکی از پسرانش که احتمالاً پسر شاه بود.

زیرا شاه زنی را به خان داده بود که از شاه حامله بود و فرزند او که به دنیا آمد صفی قلی سلطان شاه فعلی که بعد از مرگ شاه [عباس] جانشین او شد او را هم کشت. [۴]

نسل خان

نام پدر این خان، الله وردی خان بود که در جوانی برده یک زرگر بود. تصادفاً شاه عباس به

است. شیراز در دره واقع شده و خانه حاکم شهر در باغ قشنگی قرار دارد. در این باغ میوه‌های مختلف و زیاد زراعت می‌کنند از قبیل مرکبات، انار، گردو و غیره. همچنین در آن درختان سرو رفیع و تنومند وجود دارد. برای ورود به این باغ از یک میدان دراز و عریض باید رد شد که از دو طرف درختان بلند و باغ‌هایی قشنگ دارد. رجال شهر هر روز سوار اسپانسان می‌شوند و به اینجا می‌آیند. اسپانسان یراق زر دارند و با هم مسابقه می‌گذارند. این میدان به سه ستون بلند سنگی از مرمر سفید تزین کرده‌اند. در خود شهر چندین برج بلند مزین به کاشی وجود دارند که خیلی بالاتر از خانه‌ها و درختان است. [مناره‌های شهر].

عده‌ای می‌گویند کوروش این شهر را تأسیس کرد.

دیگران می‌گویند که بانی آن کس دیگری است. به همین دلیل روشن نیست چه کسی بانی آن بوده است. ایرانی‌ها در این زمینه اطلاعات زیادی دارند. شهر پر از میوه است و بهترین شراب ایران نیز در شیراز تولید می‌شود. تاجران زیادی در شهر زندگی می‌کنند که به هدف تجارت در

می‌کند که روی تمام فرامین سلطنتی مهر شاه در بالای حکم و مهر اعتمادالولله بر پشت آن زده می‌شود.

رستم خان دیوان بیگی به امور جنایی رسیدگی می‌کند. او رئیس مجلس سلطنتی و یکی از مهمترین خانها است. همچنین یک صدر که داهاد شاه [در متن اصلی عموی شاه] است، رئیس تشکیلات مذهبی است و به امور مهم رسیدگی می‌کند. او نزدیکتر از دیگران به شاه است. دفتر شاه پائین کاخ سلطنتی است.

خان مزبور به همه امور شهری رسیدگی می‌کند. او شاهزاده‌ای گرجی است که جانشینی هم دارد. او منصب داروغگی دارد. جانشین خان در غیبت او به امور رسیدگی می‌کند. زیرا خان مقرب شاه است و مجبور است همه روز را نزد شاه بماند. برای اینکه به امور جنایی مورد بحث در حضور توده مردم رسیدگی شود.

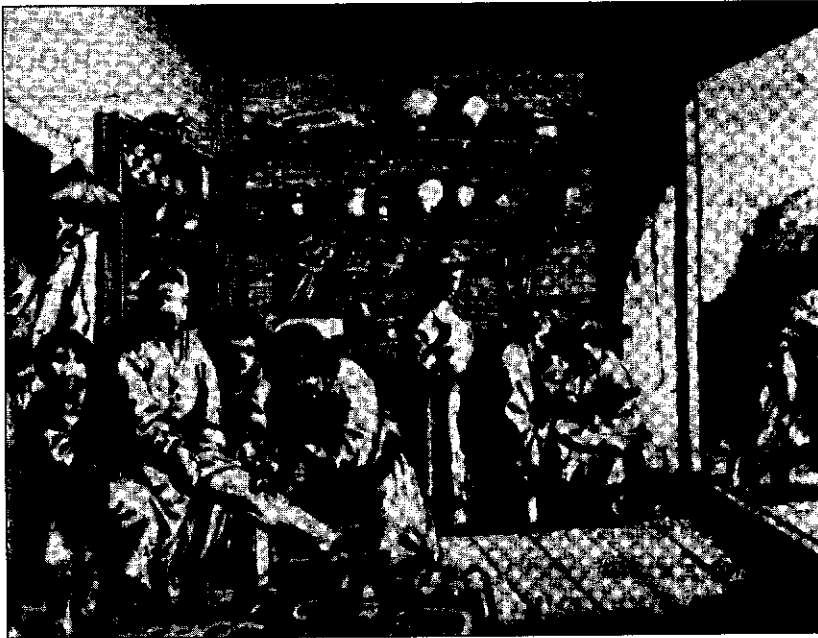
روش قضاوت

برای کیفر اعمال بد، بینی و گوشها را قطع می‌کنند. در مورد دزدی، دزد را زنده روی تیری می‌گذارند که بارها تا ۲ یا ۳ روز باید روی آن بنشیند تا با دردی وحشتناک بمیرد. در مورد راهزنی، عامل را زنده به گور می‌کنند. نصف بدن او در خاک ولی سرش بیرون می‌ماند تا بمیرد. یا شکم خائن را پاره می‌کنند تا احشای او دیده شود. سپس او را رها می‌کنند که دو سه روزی زنده می‌ماند با دردی وحشتناک مگر اینکه به او آب می‌دهند تا فوراً بمیرد. بسته به نوع خیانت، گاهی سر خائن را می‌برند و در مورد بعضی‌ها بدنشان را در پنج یا شش جا با شمشیر می‌زنند و بعداً آنها می‌میرند. یا خائن را زنده به خورد سگها می‌دهند. یا با چماق می‌زنند تا بمیرد. یا سرب گداخته توی دهان می‌ریزند و در نتیجه می‌میرند. نمونه‌ای دیگر از سیاست این است که:

شاه درباره بزرگانی مثل بیگلر بیگها، حکما و رجال دیگر بدون مشورت با دیگران به میل خود حکم می‌کند. به همین دلیل بزرگان تا سرحد امکان از دربار و شاه اجتناب می‌کنند. یقین است که اگر شاه کسی را بفرستد تا سر کسی دیگر را بیاورد. این کس بدون انکار حاضر است که سرش را قطع کنند و فقط می‌گوید که «سر شاه سالم» یا «سر شاه خوشبخت». این سر را به حضور شاه می‌برند و ۳۰ تا ۴۰ روز در میدان می‌اندازند تا عبرت دیگران شود.

حالا داستان عدلیه تمام شد، شرح می‌دهم که چطور شاه عباس پسر خود و همچنین ملکی را که اسیر شده بود، اعدام کرد.

شاه حاضر، شاه صفی پسر بزرگ شاه عباس مرحوم است. پسرش باهوش و از طرف بزرگان و



اقامت بازرگانان چینی در شهر لار و فعالیت‌های مختلف آنان، سفرنامه بورژوا، مبلغ مسیحی حدود سال‌های ۱۶۶۰-۱۶۶۵

این شهر [گمبرون = بندرعباس] الان (زمان سلطنت شاه صفی) بهترین بندر ایران است. در آنجا هر سال هلندی‌ها، انگلیسی‌ها و مسلمانان و افرادی از ملیت‌های مختلف اقمشه و کالاهای زیاد و فراوان وارد می‌کنند. همچنین اینجا بزرگترین و بهترین بازار هندوستان است

فکر می‌کرد پدرش با او خلاف کرده است. ضمناً بزرگان مملکت سرآشبهانه به دیدن شاهزاده رفتند. شاه که خیلی زیرک بود و از غیاب پسرش دچار سؤظن شده بود، و به همین خاطر دستور داده بود که ملازمان مواظب رفت و آمدها به خانه او باشند. بعد از دریافت اطلاعات در این مورد او بزرگانی را که سرآ در شب به خانه پسر او رفته بودند، احضار کرد و از آنها احوال پسرش را پرسید. همه وانمود کردند که بی‌خبرند.

بعد از این، شاه، پسرش شاهزاده را فراخواند و از او پرسید این آقایان که شبانه به دیدن آمدند کی هستند. شاهزاده که می‌دانست اگر نام آنها را فاش کند دوستانش رنج خواهند برد، انکار کرد که کسی به خانه او آمده و همین بدگمانی شاه را افزایش داد. به همین سبب چشمان چند تن از بزرگان را از حدقه بیرون آورد و سر چند تن دیگر را قطع کرد و بعد یکی از غلامانش را فرستاد تا سر پسرش را قطع کند. او از حمام بیرون آمد و در مسجد نماز خوانده بود و در حال ورود به میدان بود که این خبر غیرمنتظره را از غلام شاه شنید. او بدون مخالفت

کوچکان محبوب بود. خیلی از بزرگان او را تحریک کردند تا تخت پدرش را بگیرد یعنی که شاه عباس را بکشد. ولی شاهزاده نمی‌گذاشت که پدرش را بکشد او پدرش را از این موضوع آگاه کرد بدون اینکه کسی را متهم کند. شاه پس از اطلاع از این موضوع در ترس بود و به همین خاطر همیشه در جستجوی فرصتی بود تا بتواند پسرش را بکشد. بالاخره اتفاق افتاد که پدر و پسر هر دو در شکارگاه بودند و گرازی را زیر درختی دیدند. شاه به پسرش گفت: «ببینم کدام یکی از ما این گراز را بهتر می‌تواند بزند.» شاهزاده که حاضر بود گفت: «با اجازه پدر و شاه» و تیری به سر گراز زد به طوری که سرش به درخت چسبید. شاه خیلی عصبانی شد و گفت «این کمان خیلی عالی را به من بده» او کمان را گرفت و رشته کمان را پاره کرد. این عمل باعث شرمندگی شاهزاده بود.

او خیلی غمگین بود و ساکت به خانه برگشت. چند روز به دربار نرفت به بهانه بیماری. او تصمیم گرفت با چند تن از بزرگان به دربار شاه سلیم یا جهانگیر شاه هندوستان فرار کند. به خاطر اینکه



ساحل بندرعباس با قسمتی از نمای بندر (عکس از سفرنامه یوهان البرت مندلسلو آلمانی ۱۶۳۷ م. ۱۰۴۷۱ ه. ق)

این گزارش، توصیفی از شهرهای بندرعباس، لار، شیراز و اصفهان زمان شاه صفی صفوی به دست می دهد

وسعت شهر لار کم است اما ظریف ساخته شده و گرد خانه‌ها را باغ فراگرفته است. مداخل زیاد ندارد و درآمد آن از مالیات کالاها کاروان‌هایی که از گمبرون به شیراز و اصفهان و شهرهای دیگر می‌روند، حاصل می‌شود. فعلاً لار فقط جای گذر مسافران است. هنوز مسگری زیاد می‌کند

داشت. به همین خاطر برای چند سال فرماندار مملکت حاکم شیراز و چند تن دیگر از بزرگان بودند.

در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۶۲۸ [۱۶۳۸] بعدظهر، ملک گیلان را که اسیر شده بود به حضور شاه صفی آوردند. او با گیلران دو شاخه پهلوی شاه آمد و چند بار به او احترام گذاشت شاید بخشیده شود. ولی شاه به او میله بلندی را که در میان بود نشان داد. وقتی که نزدیک آن میله رسید، زینل خان او را به خاک انداخت و زیر چانه‌اش را سوراخ کرد و طنابی را از دهان او گذراند. به این روش این ملک را به اندازه دو نیزه بالا کشیدند. پس شاه صفی از او پرسید: آیا حالا جاه عالی دارید؟ سپس دستور داد او را بالاتر بکشند و با تیرهای کند به او تیراندازی کنند. بعد از دو ساعت شکنجه به این روش، شاه به او رحم کرد و دستور داد با تیرهای تیز به او تیراندازی کنند. وقتی که شب آمد، هنوز می‌لرزید. شاه دستور داد با تیر تفنگ او را بکشید.

این مرد به نام شاه ریپ شاه (Schyriep) [Syha غریب‌شاه] از اولاد شاه وارث حقیقی گیلان بود. شاه عباس اول پدرانش را مغلوب کرد و ملک را به ایران ملحق کرد. به دلیل این که او

گفت دستور شاه را اجرا کنید. ولی وقتی که شمشیر غلام را دید، شمشیر خود را به او داد و گفت: ضرب این بهتر است و بعد بدون یک کلمه سرش را خم کرد و غلام همچنان که سوار بود، سرش را برید و به حضور شاه برد.

چون شاه از دلیری پسرش خیردار بود، خیلی غمگین شد. او همواره آگاه بود که پسرش خصلتی بخشنده دارد. روز بعد که غلام به حضور شاه آمد و دید که او غمگین است پرسید: چرا حضرت والا غمگین است چون غیر از اجرا کردن دستور شاه هیچ اتفاقی نیفتاده است. شاه از این سخن بدش آمد و از غلام پرسید: آیا بچه دارد؟ و همینکه دانست که او پسر کوچکی دارد. دستور داد این پسر را به حضور او آوردند و به غلام دستور داد که سر پسرش را ببرد. بعد از اجرای دستور، شاه از غلام پرسید تو غمگین هستی؟ غلام که می‌ترسید سر او را نیز خواهند برید گفت: خیر حضرت والا، نه فقط سر پسر که سر خودم نیز در دست شاه است.

شاه جسد پسرش را تا سه روز در میدان گذاشت تا عبرت مردم شود. این شاهزاده یک پسر داشت به نام صفی که بعد از مرگ شاه عباس پدربزرگش، جلوس کرد. آن وقت فقط ۱۴ سال

حقی در سلطنت گیلان داشت و علاوه بر این فالگیران به او پیشگویی کرده بودند که اگر بتواند به عنوان شاه مدت ۴۲ روز سلطنت کند، مقامش خیلی عالی خواهد شد. به همین دلیل بود وقتی که او را به تیر آویختند شاه ایران از او پرسید آیا حالا جایگاه عالی داری. چون فقط ۴۱ روز سلطنت کرده بود. ملازمان شاه ایران او را شکست دادند و اسیر کردند.

یک وقت شاه ایران تعداد زیادی را تنبیه کرد و ایشان را خیلی شکنجه داد. در آن وقت سفیر اسپانیا نیز در اصفهان حضور داشت که شاه از او خواست تا این صحنه را تماشا کند. بعد از اعدام، سفیر به شاه گفت که در کشور او اعدام مردم به این روش محال است و شاه او آن را ظلمی بزرگ می‌داند. شاه ایران جواب داد: شاه شما به فرشتگان سلطنت می‌کند ولی من به افراد فاسد.

تا حالا درباره شاه، شرافتش و روش عدلیه نوشتیم حالا وضع شهر اصفهان را شرح می‌دهم. شهر اصفهان با دیوار محصور است. داخل این دیوار با ساختمان‌های زیاد و زیبا آرایش شده است. حالت بیرونی این ساختمان‌ها قشنگ و اندرونش خیلی عالی تذهیب شده است. دیوارها در کوچه‌ها خیلی بالا انداز ترس اینکه کسی زن‌هایشان را نبیند چون آنها خیلی حسوداند و به همین دلیل زن‌هایشان را متلوماً در خانه نگاه می‌دارند. زن‌ها وقتی که از خانه خارج می‌شوند - که ندرتاً اتفاق می‌افتد - پارچه سفیدی می‌پوشند تا هیچ کس لباس و صورت آنها را نبیند. اگر دو مرد بخواهند درباره زن‌های خود صحبت کنند این کار را خلاف اخلاق می‌دانند. همین طور نباید در مجالس به زن‌ها اشاره کرد زیرا این را بی‌حرمتی می‌دانند که به قتل منتج می‌شود. حتی پدر و مادر و خواهر نمی‌توانند آشکارا راجع به دختر و خواهر زوجه خود صحبت کنند این خیلی عجیب است مثل این که آنها در گذشته‌اند.

در این شهر قلعه‌ای بزرگ وجود دارد که با سرباز و توپ خوب مجهز است. با این همه آنها به دلیری خود اعتماد زیادی دارند. جنب این قلعه کاخ سلطنتی است که واقعاً خیلی عالی است. روبروی این کاخ چندین توپ گذاشته‌اند و همچنین میدانی که خیلی دراز و گشاد است و با دیوار آراسته شده است. در سمت کاخ مسجدی است که شاه عباس ساخته و شاه و رجال آنجا نماز می‌خوانند. داخل این مسجد خیلی عالی و دیدنی است. در طرف دیگر کاخ خانهای است که رجال قهوه‌شان یعنی آب سیاه آنجا می‌خورند که با یک جور لوبیا می‌جوشانند و آنها آن را نوشابه سالم می‌دانند. در این شهر بازار روزانه‌ای است که پیشه‌وران و فروشندگان در آن فعالیت می‌کنند. عقب کاخ دفترخانه است که با تالار زیبا و گرانها مزین است که آن را به خاطر



منظره‌ای از شهر اصفهان برگرفته از سفرنامه یان اشترویس، سیاح و نقاش ماجراجوی هلندی ۱۶۷۱ م / ۱۰۸۲ هـ

شهر شیراز همیشه معروف بوده و

یکی از بهترین شهرهای ایران است زیرا اغلب اوقات

تجار بزرگ و رجال در اینجا زندگی می‌کنند

وسعت شهر اصفهان خیلی زیاد است که دیواری دور آن

کشیده شده است. این شهر محل دربار شاه بزرگ

صفی شاه است که قلمرو او ۲۴ مملکت دارد

با سپاهی حدود ۸۰۰۵۰ سواره

وسعتش هزار جریب می‌نامند. قبل از این چهارباغ بود که شاه عباس آنها را یکی کرد و چندین ساختمان تفریحی در آن ساخت.

در اطراف این شهر چندین شهرک قرار دارد که از همه آنها مهمتر چهار شهرک هستند که شرح خواهم داد. اولاً عباس‌آباد که ساختمان‌های خوب و زیاد دارد. جلوی خانه‌ها درخت کاشته شده است. در حدود ۴۵۰۰ خانه دارد و فردی به نام ملایم بیگ آنجا به عنوان نماینده شاه [متن شاهبندر] حکومت می‌کند. ولی برای قضاوت باید به شهر بروند.

جلفا شهرک دوم که تخمیناً ۴۰۰۰ خانه دارد. این جا فقط جلفائی‌ان با ارمنی‌ها زندگی می‌کنند که گروهی را با مهربانی جلب کرده‌اند و بقیه را به زور به اصفهان برده‌اند. آنان تجاری بزرگند. کلانتر این شهر خواجه نظر است که امور داخلی شهر برعهده او است ولی در امور جنایی با داروغه شهر شریک است.

گیرآباد شهرک سوم است که به جلفا پیوسته است. ساکنان آن کسانی هستند که آتش را عبادت می‌کنند و هیچ کس آنها را احترام نمی‌کنند.

در CABA SABANA شهرک چهارم همچنین ارمنی‌ها زندگی می‌کنند که شاه عباس به زور از جای‌شان که Chia Chiabanna [معلوم نیست کجا است: ویلم فلور] نام دارد و پای کوهی بزرگ است به اینجا آورد و آن شهرک را به آنها داد که به نام جای سکونت قبلی نام آن گذاشته شد و در حدود ۴۰۰۰ خانه دارد. چندین شهرک دیگر هم هست که کوچک‌اند و به همین دلیل شرح نمی‌دهیم. در حالی که مادر هلند شهرهای متوسط داریم.

در شهر اصفهان شرکت هلندی خانه‌ای عالی دارد با دو باغ با درخت‌های مختلف میوه. آن خانه قبلاً مال مادر شاه قبلی [= شاه عباس] بود که آنجا اقامت داشت. اکثریت خانه‌ها باغ‌های خوب دارند به همین دلیل شهر بیشتر شبیه به یک جنگل دیده می‌شود.

درباره دین، عروسی، تربیت بچه‌ها و خانواده
ایرانی‌ها همه مسلمان هستند ولی خیلی از آنها متدین نیستند و زیاد کاری با دین ندارند. بزرگان چندین مسجد ساختند بدون توجه به مخارج‌شان، که در آنجا می‌توانند نماز بخوانند. معمولاً صبح‌ها به حمام می‌روند و...

هر مرد تعدادی زن که قابلیت نگهداری از آنها را دارد، می‌گیرد و همچنین زن برای مدت معینی ازدواج می‌کند و هر وقت که خواست ترک می‌گوید. آنها زنان را خیلی محکم حفظ می‌کنند تا هیچ مرد دیگری نتواند او را ببیند. آقایان و بچه‌ها آنها را خدمت می‌کنند و همچنین کنیزها، خانم‌های متأهل بیشتر آزاداند. برعکس مردها می‌توانند ۱۰ تا ۲۰ و ۳۰ و بیشتر زن بگیرند. همچنین با زن‌های

عمومی روابط دارند. زن‌های متأهل باید قبول کنند که بچه‌هایشان را معقولانه تربیت کنند. آنهایی که پول دارند به مدرسه می‌روند تا خواندن و نوشتن یاد بگیرند. همچنین سواری می‌کنند و با کمان و تیر تمرین می‌کنند تا برای جنگیدن حاضر باشند. بچه‌های عوام از بچه‌گی پیشه‌ای یاد می‌گیرند تا وقتی که بتوانند دستمزدی کسب کنند...

در شهر نامبرده تجارت خوب موجود است. از همه اطراف تجار بزرگ با اقمشه همراه با قافله‌ها می‌آیند. اضافه بر آنها تجار هلندی و انگلیسی هم هست که شاه ایران خیلی کوشیده تا آنان را جلب کند. چون شاه فهمیده بود که ابریشم او که از راه زمینی حلب صادر می‌شود باعث ازدیاد مداخل دشمن او می‌شود ولی هلندی‌ها و انگلیسی‌ها می‌توانستند این ثروت را از ترک‌ها باز گیرند. به این خاطر او هلندی‌ها را از کل مالیات صادرات و واردات معاف کرد و به انگلیسی‌ها پس از فتح هرموز، نصف گمرک بندرعباس را پاداش داد برای خدماتی که در شرح مربوط به بندرعباس قبلاً نوشتم.

روس‌ها نیز در گذشته در این شهر تجارتی مهم داشتند و هر سال با ثروتی بزرگ به اصفهان

می‌آمدند. ولی بعد از مرگ شاه قدیم، عباس که در سال ۱۶۲۷ [ص: ۱۶۲۹] درگذشت گیلانی‌ها یاغی شده و راهزنان دیگر مزاحم آنها شدند و کل ثروت و اقمشه‌شان را گرفتند. به این سبب روس‌ها خیلی کم به تجارت می‌آیند. گفته شده که از روس‌های نامبرده بیش از ۲۰۰ تن زر گم شده و تا حالا هیچ تلافی نکرده‌اند و از اینجا هیچ انتظاری ندارند.

از هندوستان مخصوصاً از کوروماندل [Choromandel] و گجرات [Gujarat] [در متن اصلی این طور نوشته شده: از ایندیا مخصوصاً کوروماندل و هندوستان: ویلم فلور] که مغول بزرگ بر آنجا حاکم است هر ساله قافله‌های بزرگ با پارچه‌های چیت سفید و اقمشه دیگر که خواستند می‌آیند.

خواروبار اینجا خیلی فراوان مثل گاو، گوسفند و چهارپایان دیگر. گوسفندان خیلی فربه‌اند آنها دم دارند و ۲۰ lbs وزن دارند. اضافه بر میوه‌های درختی و زمینی مختلف مثل پرتقال، نارنج، سیب گلابی، به، گیلاس، گردو، فندق، بادام، آلو، خرما، انگور و دیگران و همچنین گندم، جو، باقلای زیاد و لوبیاهای مختلف و سبزیجات فراوان به طوری که اینجا هیچ نقصی نیست به استثناء دین مسیحی.